

# کاپوتی capote

◀ احتمالاً ملال آورترین فیلم‌ها را در مورد نویسنده‌ها دیده‌ایم. شاید برای آن‌که نشستن پشت یک ماشین تحریر یا در دست گرفتن قلم وجه دراماتیکی ندارد. نمونه‌ها پر شمار هستند: شون اوکیسی (راد تیلور) در کسیدی جوان، گوستاو فلوربر (جیمز میسون) در مادام بوواری، سامرست موام (هربرت مارشال) در ماه و شش پنی، جک لندن (مایکل اوشی) در جک لندن، یوجین اونیل (دین استاکول) در سفر طولانی روز به درون شب، اسکار وایلد (پتر فینچ) در محاکمات اسکار وایلد.

اما نمی‌توان جذابیت ترومن کاپوتی را انکار کرد. ترکیب ظاهری‌اش یگانه بود و با قد کوتاه، لپ‌های گل انداخته و موهای طلایی به‌دقت اصلاح‌شده‌اش و عینکی که همیشه به چشم می‌زد از دیگران فاصله می‌گرفت و وقتی شروع به حرف زدن می‌کرد گویی صدایی از درون یک عروسک بیرون می‌آید. صدایش زیر بود و به‌نظر می‌رسید با صدای آرامی جیغ می‌زند. جمله‌ها را مقطع با تأکید به هر واژه به زبان می‌آورد و نگاه متکبرانانه‌اش مخاطب را شرم‌زده می‌کرد.

در کنار همه این‌ها، بنت میلر به کاپوتی از صافی قتل عام خانواده کلاتر در کانزاس می‌نگرد که سال ۱۹۵۹ غوغایی در آمریکا برپا ساخت و کاپوتی کتاب معروف دو کمال خونسردی را بر مبنای این حادثه نوشت. در طول فیلم راز این قتل عام و جزئیات جنایت رشته‌ای ساخته که تماشاگر را به دنبال خود می‌کشد. برجسته‌شدن شخصیت یکی از دو قاتل زمینه‌دیگر دراماتیک اثر را شکل می‌دهد. حدیث آن‌هایی که در صف اعدام قرار دارند فی‌نفسه دراماتیک است.

## روایاتی که فروریخت

**کاپوتی** مثل کتاب در کمال خونسردی با نمایش خانه بزرگی در یکی از چشم‌اندازهای دل‌پذیر کانزاس آغاز می‌شود. آخرین چیزی که در آن نمای دور دل‌انگیز به ذهن خطور می‌کند وجود چهار جسد با سرهای متلاشی‌شده در آن خانه است.

زمین منطقه هالکامب در کانزاس را به دلیل حاصل‌خیز بودن خاکش سرزمین خداوند می‌خوانند. خانواده قتل‌عام‌شده کلاتر تیلور غالی رویای آمریکایی بود. آن‌ها آلوده زندگی در شهرهای بزرگ و کثیف که خشونت در آن‌ها پدید می‌کرد نشده بودند. آسمان بالای سرشان آبی بود و درخشش دانه‌های طلایی گندم از فرسخ‌ها دور چشم‌را خیره می‌کرد. آقای کلاتر خودش آن خانه را برپا ساخته بود. از مردان محترم شهر بود و همه او را ستایش می‌کردند. نه اهل شب‌زنده‌داری بود، نه گلف و قمار. هر شب چند صفحه کتاب می‌خواند و زود به رخت‌خواب می‌رفت تا ساعت شش صبح بیدار شود. خانم کلاتر مسیحی واقعی بود و یکشنبه‌ها صبح با جامه‌آر استه‌ای در صف

کارگردان: بنت میلر.  
فیلم‌نامه: دن فاترمن،  
بر اساس کتابی از جرارد کلارک.  
فیلم‌برداری: آدام کیمبل.  
تدوین: کریستوفر تلفنس.  
طراح صحنه: جس گانچار.  
موسیقی: مایکل دارنا.  
بازیگران: فیلیپ سیمور هافمن  
(ترومن کاپوتی)، کاترین کینیر (نلی هارپلی)، کلیفتون کالینز جونینور  
(پری اسمیت)، بروس گرینوود (جک دانفی)، مارک پلگرینو (دیگ هیکاک)، کریس کوپر (الوین دووی).  
محصول ۲۰۰۵، ۱۱۴ دقیقه.

در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۹ در شهر کوچک هالکامب در کانزاس جسد چهار نفر از اعضای خانواده کلاتر در مزرعه بزرگ‌شان پیدا می‌شود و تحقیقات پلیس در این زمینه آغاز می‌شود. ترومن کاپوتی نویسنده‌ای که در نیویورک با قصه صبحانه در تیفانی به شهرت دست یافته، با سردبیر نیویورکی تماس گرفته و اعلام می‌کند قصد دارد کتابی در این زمینه بنویسد. کاپوتی همراه دوست نزدیکش نلی هارپلی عازم هالکامب می‌شود و با الن دوی مأمور اصلی پرونده ملاقات می‌کند. در سی دسامبر دو سابقه‌دار قدیمی به نام‌های پری اسمیت و دیگ هیکاک به جرم آن جنایات در لاس‌وگاس دستگیر می‌شوند، محاکمه می‌شوند و در مارس ۱۹۶۰ به اعدام محکوم می‌شوند. کاپوتی بارها با آن‌ها در زندان ملاقات و طی پنج سال رابطه نزدیکی با پری اسمیت یکی از دو قاتل ایجاد می‌کند. او که عنوان کتابش را در کمال خونسردی گذاشته نمی‌تواند پایانی بر کتاب بیابد و درگیر الکل و افسردگی می‌شود. سرانجام کتاب را به پایان برده و دو قاتل نیز اعدام می‌شوند.

# خونسرد کاملاً خونسرد

■ حمیدرضا صدر



پروپوزیشن کاؤ علم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علم انسانی

اول کلیسامی ایستاد. چهار بچه بزرگ کرده بود که همه نمونه بودند. دو دخترش ازدواج کرده بودند و دختر و پسر نوجوانش را با عشق در خانه بزرگ می کرد. دختر کلاتر بهترین شاگرد دبیرستانش بود. پیاپیست قابلی به شماره می رفت و در نمایش های تئاتری مدرسه نقش های اول را به او می دادند. می گفتند شیرینی های خانگی اش همتایی در هالکامب ندارد. پسر کوچک کلاتر همیشه جایزه شکار خرگوش با تفنگ های بزرگ را می برد و معلمانش از او رضایت کامل داشتند.

با این وصف دو خانه به دوش آس و پاس یا به این دنیای خیالی انگیز گذاشتند و همه چیز مثل حساب بزرگی ترکیب.

سفر کاپوتی به کانزاس برای تحقیق در باب قتل عام خانواده کلاتر سفری به ویرانه های آن رویا است و خانواده کلاتر در چند عکس سیاه و سفید با مغزهای فروپاشیده و گلوهای دریده خلاصه شده اند.

## زندانی یک کتاب

می توان کاپوتی را حدیث دشواری های نوشتن یک کتاب قلمداد کرد. فیلم سیر منطقی برخورد نویسنده با یک موضوع - این جا خواندن خبر قتل عام یک خانواده - انجام تحقیقات اولیه، دست یابی به جزئیات و سپس غوطه خوردن در دل آن موضوع را دنبال می کند. برای بنت میلر دو کمال خونسردی کتابی است که جایگاه رفیعی برای کاپوتی به عنوان یک نویسنده رقم زد ولی در عین حال به سان گردابی هم بود که او را در خود غرق کرد. بنابراین هر چه کتاب کامل تر می شود، کاپوتی هم بیش تر به بند می آید.

فیلم به سان کتاب در کمال خونسردی به رابطه کاپوتی و پری اسمیت، یکی از دو قاتل، تأکید می کند. این قاتل باحوصله و پرحرف برای کاپوتی معدن طلا به شمار می رود و مطلب سبید کلمه ای روزنامه ای که خبر قتل عام خانواده کلاتر را چاپ کرده به گزارش هشت هزار صفحه ای و سرانجام به کتاب دو کمال خونسردی بدل می کند و ترکیب رمان غیر تخیلی، آمیزه ای از ژورنالیسم محض و قصه پردازی، را برای کاپوتی به جای می گذارد.

در تلاش کاپوتی برای دست یابی به سایه روشن های جنایت، حساب گری مفرطش را هم دوره می کنیم. کاپوتی برای قاتلین بهترین و کلا را استخدام می کند تا اعداد به تعویق بیفتد تا کتابش را کامل کند و سپس انتظار اعدام شان را می کشد تا کتاب راهی بازار شود (در کمال خونسردی یک سال پس از اعدام دو قاتل روانه بازار شد) فصل فرار کاپوتی به بیلاقی در اسپانیا برای فرار از درخواست های مکرر پری که درخواست کمک دارد در نمای دوری ارائه می شود تا او را در فضایی متفاوت با آنچه در سراسر فیلم دیده ایم، ببینیم. قطع صحنه به نماهای زندان که پری از سر استیصال درخواست کمک می کند نمایانگر روحیه کاسب کاری کاپوتی است.

میلر قدم بلندتر را در تشابه کاپوتی (نویسنده) و پری (قاتل) برمی دارد. میزانسن صحنه اولین ملاقات آن ها که در آپشنر خانه کلاتر رخ می دهد آن دو را در قالب های

مشابه عرضه می کند. پری کنار پنجره ای نشسته که درختی پشت آن جلب نظر می کند و کاپوتی در آن سوی میله ها جلوی یخچال ایستاده. زمینه ها نشانه های زندان را به رخ نمی کشند و چند میله آن ها را از هم جدا ساخته و می توان هر دو را زندانی قلمداد کرد یا نکرد. این زندانی آینه ای برابر کاپوتی است. چنان که می گوید: «گویی من و او در یک خانه بزرگ شدیم، فقط او از در پشتی بیرون رفت و من از در جلویی.»

در این روند در می یابیم کاپوتی یک جنوبی است ادر نیواورلئان به دنیا آمده و بزرگ شده آلا باما بوده و شاید به همین دلیل مزه پرانی های و قیحه انش در محفل روشنفکرهای نیویورکی طعم دیگری دارد. اما تفاوت او و پری ما را کنار پری قرار می دهد نه کاپوتی. اگر پری نمی داند چرا دست به جنایت زده، کاپوتی می داند چرا دست به قلم برده. همین آگاهی است که وقتی کاپوتی

پس از اولین سفر به نیویورک بازمی گردد و سیگارش را بر لب گذاشته و لیوان نوشیدنی اش را در دست می گیرد در می یابیم اگر بخواید هم نمی تواند آدم همیشگی باشد و چیزی در فاصله کانزاس در افق های یکدست و نیویورک و آسمان خراش هایش او را به بند کشیده. تصاویر کانزاس شبیه عکس های قدیمی با فیلم کدک، رنگ های غلیظی دارند و نیویورک در دل نماهای آبی بسیار غلیظ، محنت زاست. فیده های سیاه فیلم کاپوتی را از دنیایی به دنیایی دیگر پرتاب می کنند و او خوب می داند قتل عام کانزاس را به خدمت خود در آورده و از پله هایی بالا می رود که بوی خون می دهند.

فیلمساز بخش عمده احساساتش را به نظر افیان کاپوتی اختصاص داده. نلی هارپری، زن نویسنده کتاب کشتن مرغ مقلد که نقش اساسی در تحقیقات کاپوتی در کانزاس بازی کرد و کاپوتی بدون حضور گرم و گیرای او (با بازی خوب کترین کینیر) نمی توانست درها و لب های بسته مردم کانزاس را به روی خود با آن کلام و ظاهر غریب باز کند، در صف اول ایستاده. مأمور پرونده (کریس کوپر) پس از درخواست همسرش حاضر به همکاری با کاپوتی می شود و اجازه می دهد او به پرونده ها و گزارش ها دسترسی یابد. میلر صحنه های اولیه کانزاس را در فضاهای داخلی خانه هایی با حفظ جزئیات زندگی دهه ۱۹۵۰ (که عناصر زندگی مدرن معیار آمریکایی ها را ساخته مثل یخچال و تلویزیون) عرضه می کند و با ترکیب رنگ های زرد و قرمز حال و هوای روابط سنتی خانوادگی (که کاپوتی از آن بی بهره بود و هرگز ازدواج نکرد و به زنی نزدیک نشد) را به رخ می کشد. در حالی که کاپوتی را در نیویورک صرفاً در میهمانی های شلوغ - با نور کم و پرهیز از رنگ - در محاصره آدم هایی می بینیم که به زحمت به شوخی های بی مزه ای می خندند. قاپ ها، نور و جامه ها، آرایش صحنه ها و موسیقی (پیانو تک نونی) تصویری از مرد

تک افتاده ای - و البته تکرر - را قوام می بخشد که به درستی نمی دانیم هر گز احساساتی شده یا نه؟

مأمور پرونده جنایت در کانزاس سؤالی از کاپوتی می پرسد که او پاسخی برایش ندارد. عنوان کتاب (در کمال خونسردی) به شکلی که جنایت رخ داده اشاره می کند یا نوعی که کتاب در رابطه با این جنایت نوشته شده؟!

## بازی در بازی

بازی به شدت ستایش شده فیلیپ سیمر هافمن به نقش ترومن کاپوتی که برایش اسکار بهترین بازیگر مرد را به ارمان آورد، ترکیب دو پهلوی دارد. او نقش کسی را بازی می کند که همیشه نقش بازی می کرد. بنابراین تصنیف بودن حرکات هافمن نیز می تواند نوعی بازی خوب قلمداد شود. حرکات دست، پک زدن به سیگار،

برداشتن لیوان نوشیدنی و زمان بندی خنده هایش کاملاً نمایشی و کنترل شده هستند. فیلم در این بستر گام برمی دارد ولی پرده پوشی و نیرنگ نهفته زیر ظاهر آراسته روشنفکری را که می توانست به بلوغ فکری یا تحول عاطفی برسد و ریشه های دیگر فریبی را خشک کند عیان نمی سازد.

به همین دلیل صحنه هایی که کاپوتی تنها شده و ناظری است تا او نمایش دهد، اهمیت می یابد و طی لحظاتی پرده از ظاهر فریبی ها کنار می رود: کاپوتی یکم و تنها کنار چهار تابوت افراد خانواده کلاتر ایستاده و با تردید توأم با احتیاط در یکی از آن ها را بازی می کند تا صورت قربانی را ببیند. اما پارچه سفیدی دور سر و صورت قربانی پیچیده شده و آن را شبیه به پیله پروانه کرده. او کیست؟ آقای کلاتر؟ خانم کلاتر؟

در در ماندگی کاپوتی برابر موقعیتی که قرار گرفته نوعی معصومیت موج می زند و او را شبیه پسر بچه های ساده می بینیم. مثل یکی از همان بچه جنوبی های خوب، مثل پسر آقای کلاتر که دست و پایش را بستند و پک گلوله به مغزش خالی کردند.

این موقعیت در صحنه های آخر، جایی که دو قاتل را پای چوبه دار می برند تکرار می شود. کاپوتی در دل میزانسنی که یادآور رنگ های تیره نیویورک است میخکوب شده. آدم های اطرافش بی حرکت و خاموش ایستاده اند و رفقایی دوره اش نکرده اند. یگانه کسی که او را خوب می فهمید یکی از دو قاتل است که طناب اعدام را گردنش می اندازند. در این نما در می یابیم با اعدام آن ها چیزی درون کاپوتی هم جان می یابد.

عنوان بندی پایانی، خبر از فروپاشی ذهنی و جسمی مردی می دهد که پس از دو کمال خونسردی کتاب دیگری را به پایان نرساند. کاپوتی در ۱۳۳ اوت ۱۹۸۴ در ۵۹ سالگی در دل الککل و مواد مخدر خاموش شد. ▶